

تحلیل نشانه‌شناختی شخصیت‌ها در حکایت ملک عمر نعمان

چکیده

شخصیت عنصر اصلی داستان است و به مثابه ستون فقرات آن به شمار می‌رود؛ پس داستان‌پرداز باید تمام تلاش خود را برای آفرینش شخصیت‌هایی مبذول کند که دارنده نشان-هایی باشند که با حوادث، مفاهیم و اهداف قصه متناسب و با عناصر دیگر هم‌خوانی داشته باشند. به نظر می‌رسد که اسامی شخصیت‌ها از مهم‌ترین این نشان‌هاست و به منزله رمزها یا علاماتی هستند که خواننده را به برخی از مفاهیم داستان رهنمون می‌شوند، و چون عنصر شخصیت در داستان‌های هزار و یک شب هم از نظر شکل و هم از نظر دلالتی اهمیت فراوان دارند، بر آن شدیم که در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی نشانه‌شناسی شخصیت‌ها در یکی از حکایت‌های آن به عنوان "ملک عمر نعمان و فرزندانش شرکان و ضوءالمکان" بپردازیم و وجوه تسمیه شخصیت‌های این حکایت و ارتباط آنها را با روند حوادث و وقایع داستان کشف نماییم. سرانجام به نتایج مهمی پی بردیم؛ از جمله این که اسامی شخصیت‌ها در این حکایت نقش مهمی در ساختار و مفاهیم و پیام‌های قصه دارند.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌شناسی، هزار و یک شب، حکایت ملک نعمان و فرزندانش، شخصیت.

مقدمه

ادبیات داستانی از مجموعه‌ای از عناصر چون شخصیت، پی‌رنگ، زمان، مکان، حادثه و... تشکیل می‌شود و شخصیت در این بین مهم‌ترین عنصر داستان است؛ چون داستان در واقع حاصل حرکات، حوادث و گفتگوهای است که از شخصیت صادر می‌شود. به همین خاطر این عنصر از جنبه‌های مختلف و دیدگاه‌های متفاوت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و

مکاتب ادبی و نقدی نظیر ساختارگرایی، نشانه‌شناسی، ... هر کدام دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های خاص خود را در این زمینه تبیین می‌کنند. تحلیل نشانه‌شناختی مظاهر جلوه‌ها، ویژگی‌ها، نشان‌ها و دلالت‌های عنصر شخصیت را به عنوان نمادها و علایمی که خواننده را به سمت مفاهیم و اغراض و اهداف داستان رهنمون می‌شود، مورد واکاوی قرار می‌دهند. بنابراین در این مقاله قصد بر این است که اسامی شخصیت‌های یکی از داستان‌های هزار و یک شب را با عنوان "ملک عمر نعمان و فرزندانش شرکان و ضوءالمکان" از منظر نشانه‌شناسی بررسی کنیم و به تبع آن به این دو پرسش پاسخ دهیم:

۱. وجوه تسمیه شخصیت‌ها در حکایت "ملک عمر نعمان و فرزندانش شرکان و

ضوءالمکان" چیست؟

۲. چه تناسبی میان اسامی شخصیت‌ها و نقش آنها و روند حوادث این حکایت وجود دارد؟

به زبان دیگر در ضمن این پژوهش، معانی و دلالت‌های لغوی و نمادین اسامی شخصیت‌های این حکایت را مورد بررسی قرار می‌دهیم، و سپس مفاهیم و انگیزه‌هایی را که داستان‌پرداز یا راوی حکایت را واداشته است که تا چنین اسم‌هایی را برگزیند، مورد بحث قرار می‌دهیم.

اهمیت این پژوهش در این است که این حکایت به طور ضمنی به برخی حوادث در تاریخ مسلمین به طور عام و عرب به طور خاص اشاره می‌کند و دیدگاه‌ها و آرمان‌های آنها را منعکس می‌کند، لذا بررسی نشانه‌شناختی شخصیت‌های این داستان به عنوان مهم‌ترین عنصر داستانی ما را قادر خواهد ساخت که از این مقصود و سایر نکته‌ها و مقاصدی که در دل این حکایت گنجانیده شده است، پرده برداریم.

روش تحقیق

این پژوهش به روش وصفی - تحلیلی و در پرتو نظریه نشانه‌شناسی انجام شده است؛ به این صورت که ابتدا شخصیت‌ها با توجه به اهمیت و نقش آنها در حکایت مورد بحث، انتخاب شدند و آنگاه دلالت‌های اسامی آنها به کمک فرهنگ‌لغت‌ها و سایر منابع بررسی گردید و سرانجام دلالت‌ها و نشانه‌های اسامی شخصیت‌ها با نقش آنها و روند حوادث داستان مورد واکاوی و مقایسه قرار گرفتند.

پیشینه پژوهش

تاکنون حکایت "ملک عمر نعمان و فرزندانش شرکان و ضوءالمکان" از دیدگاه نشانه‌شناسی مورد بررسی قرار نگرفته است، هر چند کتاب‌ها و پژوهش‌های متعددی موضوع نشانه‌شناسی را در داستان‌ها و رمان‌های معاصر بررسی کرده‌اند و نیز برخی از حکایات هزار و یک شب از دیدگاه‌های دیگری غیر از نشانه‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، که به عنوان مثال به برخی از آنها اشاره می‌شود:

کتاب "الف لیله و لیله و سحر السردیه العربیه دراسات" (پژوهش‌هایی در مورد هزار و یک شب و هنر روایتگری) نوشته سلیمان الشویلی (۲۰۰۰)، که حکایات هزار و یک شب را مورد نقد ساختارشناسانه و سبک‌شناختی قرار می‌دهد.

کتاب "أسس السیمیائیة" (ریشه‌های نشانه‌شناسی) اثر دانیال چاندلر (۲۰۰۸). این کتاب درآمدی بر علم نشانه‌شناسی به شمار می‌رود و مؤلف در آن دیدگاه‌های زبان‌شناسان را در مورد نشانه‌شناسی مطرح و اصول کلی این علم را از دیدگاه صاحب‌نظران تشریح کرده است. مقاله "تقنیات بناء الشخصیة فی روایة ثرثرة فوق النيل" (تکنیک‌های ساختار شخصیت در رمان غوغایی در سطح نیل) به قلم علی عبد الرحمن فتاح (۲۰۱۲)، که در ضمن آن به بررسی مظاهر و ابعاد فیزیکی و روان‌شناختی^۵ جامعه‌شناختی شخصیت در این رمان پرداخته است؛ ولی در مورد دلالت اسامی آنها بحث نکرده است.

مقاله "دلالة أسماء الشخصیات فی روایة حوبة ورحله البحث عن المهدی المنتظر" (دلالت‌های اسامی شخصیت‌ها در رمان حوبه و سفر برای جستجوی مهدی موعود (عج)) به قلم حکیمه بوقرومه (۲۰۱۶)، که نویسنده در آن دلالت‌های اسامی شخصیت‌ها را در رمان مذکور بررسی کرده است.

مقاله "سیمیائیة أسماء الشخصیات فی روایة "ذاکره الجسد" لأحلام مستغانمی (الشخصیتین الرئیسیتین نموذجاً)" (نشانه‌شناسی اسامی شخصیت‌ها در رمان "ذاکره الجسد" از احلام مستغانمی؛ مطالعه موردی دو شخصیت اول) به قلم هاله بادینده و دیگران (۲۰۱۶). نویسندگان در این مقاله رابطه اسامی دو شخصیت اول را با مسمی و نقش آنها را در روند حوادث رمان و

میزان توفیق نویسنده را برای انتقال اندیشه مورد نظر به خواننده از این دیدگاه مورد بررسی قرار داده‌اند.

پایان‌نامه "سیمیائیه الشخصیه فی ضوء حکایه امیره والغول" (نشانه‌شناسی شخصیت در پرتو حکایت امیره و غول) به قلم بن فلاح عائشه و زبوجی لامیه (۲۰۱۵)، که نویسندگان در آن دلالت‌های اسامی شخصیت‌ها را از دیدگاه نشانه‌شناختی در این نمونه حکایت پربان مورد بررسی قرار داده‌اند.

پایان‌نامه "سیمیائیه الشخصیات فی روایه "شرف" لصنع لله ابراهیم" (نشانه‌شناسی شخصیت‌ها در رمان "شرف" اثر صنع الله ابراهیم) نوشته بسمه عوادى و سناء قنز (۲۰۱۷)، که در ضمن آن انواع شخصیت‌ها و دلالت‌های نشانه‌شناختی آنها و همچنین روابط شخصیت‌ها را با دیگر عناصر داستانی مثل راوی، زمان، مکان و گفتگو بررسی کرده‌اند.

مقاله "سیمیائیه الشخصیات فی القاهره الجدیده لنجیب محفوظ" (نشانه‌شناسی شخصیت‌ها در قاهره نوین اثر نجیب محفوظ) نوشته جهاد یوسف العرجا (۲۰۰۴)، که پژوهشگر ابتدا در آن مفهوم نشانه و اصطلاحات و ابزارهای علم نشانه‌شناسی را مورد بحث قرار داده و سپس دلالت‌ها و مفاهیم ضمنی اسامی شخصیت‌های این رمان را از این دیدگاه بررسی کرده‌اند.

وجه نوین مقاله حاضر نسبت به پژوهش‌های مذکور این است که ما حکایات کهن را از دیدگاه نشانه‌شناسی مورد واکاوی قرار داده‌ایم؛ ولی پژوهش‌های مورد بحث در پیشینه، بیشتر به انواع داستانی نوین چون، رمان، داستان، داستانک، و مثل آن پرداخته‌اند، و با توجه به بررسی‌های نویسنده حکایات هزار و یک شب تاکنون از دیدگاه نشانه‌شناختی مورد تحلیل قرار نگرفته‌اند.

پیش درآمد

با توجه به این که در مقاله پیش رو قصد بر این است که شخصیت‌ها در یکی از حکایات هزار و یک شب مورد واکاوی و تحلیل نشانه‌شناختی قرار گیرند، ضروری است قبل از ورود به بحث در مورد مجموعه حکایات هزار و یک شب، دانش نشانه‌شناسی و شخصیت داستانی توضیحاتی ارائه شود:

مجموعه حکایات هزار و یک شب

هزار و یک شب مجموعه‌ای از حکایات و افسانه‌های کهن است و غالب محققان آن را عصاره فرهنگ‌های هندی و ایرانی می‌دانند که حکایاتی عربی نیز به آنها افزوده شده است و در نهایت صبغه فرهنگ عربی به خود گرفته است (سعید، ۱۹۶۲: ۲۸). داستان آغازین از کتابی فارسی با عنوان "هزار افسان" گرفته شده است (سعاده، ۲۰۰۴: ۱۳). ابن ندیم می‌گوید: «نخستین کتابی که در این موضوع نوشته شده، کتاب هزار افسان است... و شامل هزار شب و کمتر از دویست حکایت است، چون حکایتی را چه بسا در چندین شب بازگو می‌کرده‌اند» (ابن ندیم، ۱۹۹۷: ۳۶۹). مسعودی هم به ریشه ایرانی و هندی این کتاب اشاره می‌کند و می‌گوید: «بسیاری از مردم که اخبار و تاریخ می‌دانند بر آنند که این حکایات ساختگی هستند و کسانی آنها را جمع‌آوری کرده‌اند تا با روایت آنها به پادشاهان تقرّب جویند و با حفظ و نقل آنها بر اقران و معاصران خود مباحث و ورزند و از این نظر شبیه دیگر کتب منقول از زبان‌های فارسی و رومی هستند» (مسعودی، بی‌تا: ۲/۲).

نشانه‌شناسی

واژه "سیمیا" از "سام" مشتق شده است که مقلوب "وسم" است. می‌گویند: "سیمیا"، (با الف مقصوره) و "سیماء"، (با الف ممدوده) و "سیمیا" (با اضافه یا و الف ممدوده)، و می‌گویند: "سوم" هرگاه به وسیله علامت یا نشانی یا با شکلی از اشکال و صورتی از صور، شتر را علامت‌گذاری کنند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ذیل ماده و س م)، و صاحب‌نظران برای این اصطلاح تعاریفات متعددی ارائه کرده‌اند، از جمله:

عامر حلوانی عقیده دارد که «شانه‌شناسی به معنای بررسی رموزها و سیستم‌هایی است که بشر را قادر می‌سازد، برخی حوادث یا واحدها را به عنوان علایمی معنادار بفهمند» (حلوانی، ۲۰۰۵: ۲۵). همچنین پی‌یر گیرو (p. guiraud) آن را چنین تعریف می‌کند: «علمی است که انواع علایم را مورد بحث قرار می‌دهد، مانند انواع علایم راهنمایی و رانندگی و غیره، و این تعریف زبان را گونه‌ای از علایم می‌داند» (گیرو، ۱۹۸۸: ۲۳)، و جرج مونان نیز بر این نظر

است که علمی فراگیر است که هر گونه علامت (نماد) را که به واسطه آن ارتباط میان مردم میسر می‌شود، مورد واکاوی قرار می‌دهد» (شیبانی، ۲۰۰۸: ۳۵).

شایان ذکر است که اصطلاحات متعددی برای این مفهوم وضع و متداول شده است، از جمله علم علایم، علم الدلاله، معناشناسی، علم اشارات، سیمیا، سمیولوژی، سیمیوتیکس، و قابل ذکر است که برخی صاحب‌نظران این اصطلاحات را معادل می‌دانند (قطوس، ۲۰۰۱: ۱۲)، و برخی تفاوت‌های اندک و دقیقی برای مفهوم هر کدام از آنها قائل هستند (طاوطاو، ۲۰۱۵: ۱۴۶)، و کثرت این اصطلاحات و وجود این اختلافات منشأ آشفتگی و پدید آمدن نظریات متعدد شده است که در این مقاله مختصر مجالی برای بررسی این دقایق و جزئیات نیست.

شخصیت

برخی ناقدان داستان شخصیت را چنین تعریف کرده‌اند: مجدی وهبه آن را «یکی از افراد خیالی یا واقعی دانسته که حوادث داستان یا نمایشنامه درباره وی اتفاق می‌افتد» (وهبه، ۱۹۷۴: ۶۵)، و قاضی عبد المنعم عقیده دارد که «شخصیت عنصری است که در جریان حوادث داستان نقشی مثبت یا منفی ایفا کند» (زکریا، ۲۰۰۹: ۶۸)، و به تعبیر سامیه احمد «شخصیتی خیالی است که در اثری دراماتیک نقشی ایفا کند» (احمد، ۱۹۸۸: ۱۱۵)، و جمیله قیسمون نیز آن را «موجودی بشری که با معیارهای گوناگونی تجسم یافته و یا شخصی خیالی که در تحول حوادث داستان نقش دارد»، می‌داند (قیسمون، ۲۰۰۰: ۱۹۶).

شایان ذکر است که شخصیت‌ها به انواع اصلی، فرعی، یاری کننده، معارض و... تقسیم می‌شوند؛ ولی در پژوهش حاضر تحلیل نشانه‌شناختی مورد نظر است، لذا مباحث مورد اشاره بررسی نمی‌شوند.

خلاصه حکایت

با توجه به این که حکایت مورد بحث، طولانی‌ترین حکایت در مجموعه حکایات هزار و یک شب است، لذا مهم‌ترین حوادث آن را که اطلاع از آنها در این پژوهش ضروری می‌باشد، بر حسب تسلسل حوادث ذکر می‌کنیم:

۱. حوادث حکایت در مورد ملک عمر نعمان اتفاق افتاده است که بر طبق روایت داستان، شخصی است که پیش از خلافت عبد الملک بن مروان در شهر دمشق بر مشرق و مغرب و سرزمین‌های ما بین آنها از جمله هند، سند، چین، یمن، حجاز، سودان، شام و روم حکومت می‌کرده است.
۲. فرزندی به نام شرکان دارد.
۳. پس از مدتی کنیزکی از کنیزکان پادشاه به نام صفیه، فرزندی دوقلو؛ یک دختر و یک پسر، به دنیا می‌آورد که پادشاه، دختر را نزهت‌الزمان و پسر را "ضوءالمکان" می‌نامد.
۴. شرکان و وزیر دندان برای جنگ با رومیان رهسپار می‌شوند.
۵. شرکان با ملکه ابریزه دختر پادشاه روم آشنا می‌شود و همراه او به سرزمین شام بر می‌گردد.
۶. ملک نعمان ملکه ابریزه را تصاحب می‌کند.
۷. ملکه ابریزه و کنیزش مرجانه به کمک عبد غضبان می‌گریزند.
۸. اقدام عبد غضبان برای تجاوز به ملکه ابریزه و امتناع ملکه، که به قتل او انجامید.
۹. ملک نعمان فرزندش شرکان را به ولایت دمشق می‌گمارد تا او را از مرکز حکومت دور کند.
۱۰. ضوءالمکان و نزهت‌الزمان به قصد حج بیت الله الحرام و زیارت پیامبر اکرم (ص) از مقر حکومت پدر بیرون می‌روند.
۱۱. جدایی برادر و خواهر (ضوءالمکان و نزهت‌الزمان) در شهر قدس.
۱۲. برخورد ضوءالمکان با مردی حمامی، نیک سرشت و مهمان‌نواز که او را مورد احسان و نوازش قرار می‌دهد.
۱۳. برخورد نزهت‌الزمان با مردی بدوی و بدخو که او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد و سرانجام به عنوان کنیز می‌فروشد.
۱۴. نزهت‌الزمان توسط برادرش شرکان خریداری می‌شود و چون او را نمی‌شناسد، وی را آزاد، و به عقد خود درمی‌آورد.

۱۵. نزهت الزمان از برادرش آبستن می شود و دختری به دنیا می آورد که او را "قضی فکان" می نامند.

۱۶. شرکان خواهرش را می شناسد و از او جدا می شود و برای جلوگیری از رسوایی او را به ازدواج حاجب کبیر درمی آورد.

۱۷. ضوءالمکان و نزهت الزمان در راه دمشق با یکدیگر برخورد می کند.

۱۸. در نزدیکی دمشق (مسیر سه روز) خبر مرگ ملک عمر نعمان (که به وسیله سم به قتل رسیده بود) به کاروان می رسد و پسرش ضوءالمکان به سلطنت می رسد.

۱۹. درگیری با رومیان با فرماندهی ملک ضوءالمکان و شرکان و وزیر دندان برای انتقام از قتل ملک عمر نعمان.

۲۰. کشته شدن شرکان و برخی از سپاهیان مسلمان با نیرنگ عجوزه شواهی ذات الدواهی.

۲۱. مرگ ملک ضوءالمکان و بر تخت نشستن فرزند خوردسالش "کان ما کان" به وصایت حاجب کبیر.

۲۲. "حاجب کبیر"، "کان ما کان" را طرد، و او را از ازدواج او با دختر عمه اش (دختر عمویش) منع می کند و سلطنت را غصب می کند.

۲۳. سرانجام "کان ما کان" پس از تحمل رنج و مرارت بسیار سلطنت آبا و اجدادی خود را باز پس می گیرد.

تحلیل نشانه شناختی شخصیت ها در حکایت ملک عمر نعمان

اسامی انتخاب شده برای شخصیت ها در این حکایت، به مفاهیم و دلالت هایی اشاره دارند که ما را در فهم حوادثی که در حکایت روی داده، کمک می کنند و اغراض و مفاهیم آن را برای ما می نمایانند. برخی از این شخصیت ها عبارتند از: (۱) ملک عمر نعمان، (۲) وزیر دندان، (۳) "کان ما کان" و "قضی فکان"، (۴) حاجب کبیر، (۵) صفیه، (۶) وقاد، (۷) بدوی، (۸) عبد غضبان، (۹) صباح، (۱۰) ملک حردوب، (۱۱) شواهی ذات الدواهی.

راوی اسامی شخصیت ها را در این حکایت به گونه ای برگزیده است تا نشانه هایی باشند که ما را برای درک حکایت کمک کنند و دلالت ها و مفاهیم و اغراضی در این راستا داشته باشند،

و هرگز آنها را بدون تأمل و از روی تصادف انتخاب نکرده است. رائد ولید جرادت به نغمه‌های موسیقایی اسامی برخی از شخصیت‌ها و دلالت‌های القاب پیشین، و صفات پسین برخی از اسامی حکایات هزار و یک شب پی برده است و گفته است: «واژگان اسامی شخصیت‌ها نغمه‌هایی برانگیزاننده و تصاویر زیبایی به نمایش می‌گذارند و به اشکال گوناگونی عرضه شده‌اند؛ برخی فقط اسم هستند: (تاج الملوک، ابو قیر، ابو صیر، علی بابا، قوت القلوب، شمس النهار و قمر الزمان)، و گاهی پیش از اسم لقبی نیز وجود دارد تا ویژگی شخصیت مورد نظر را نشان دهد: (ملک سندباد، خلیفه هارون الرشید، و ملک جلیعاد، وزیر شماس، ملکه بدور و ملکه دینا)، و همچنین ممکن است پس از اسم لقبی ذکر شود تا نشان دهنده شغل شخصیت باشد: (معروف اسکافی، مریم زناری، روان قصاب و دلیله محتاله)، و ممکن است لقب پسین صفت شخصیت باشد: (زمرد کنیزک، محمود والی جزایر سیاه) و یا بر مکانی دلالت داشته باشد که شخصیت بدانجا منسوب است: (حسن بصری، جلنار بحری، عبدالله بری و بحری)» (جرادات، ۲۰۱۲: ۱۶۱). البته جرادت با توجه به موضوع پژوهش خود "حکایه الجاریه تودد من کتاب ألف لیلة ولیة قراءه نصیة" جز در بند مذکور، به بررسی دلالت اسامی شخصیت‌ها و نیز به تناسب این اسامی با حوادث حکایات پرداخته است.

آنچه در این مقاله مورد نظر است این که اسامی شخصیت‌ها پیام‌ها و دلالت‌های مهمی در روند حکایت و مضامین آن دارند، به همین خاطر گاه وقتی نقش برخی شخصیت‌ها تغییر می‌کند، راوی اسامی دیگری بر آنها اطلاق می‌کند؛ به عنوان مثال وقتی وقاد به ولایت "دمشق" می‌رسد، زملکان نامیده می‌شود تا درخور موقعیت و شأن نوین او باشد کما این که حاجب کبیر نیز پس از چیره شدن بر مملکت، "ملک ساسان" نامیده می‌شود.

با بررسی و مقایسه دلالت‌ها و مفاهیم اسامی شخصیت‌ها با نقش آنها و روند کلی حوادث این حکایت چنین به نظر می‌رسد که ملک عمر نعمان نماد دوران‌های مختلف تاریخ و تمدن اسلامی و عربی است و شوکت و شکوه و گستردگی قلمرو فرهنگی و حکومتی آنها را نشان می‌دهد و وزیر دندان به صفاتی چون حکمت، علم، دانایی، معرفت و خدمت صادقانه و خالصانه که وزیران به آن موصوف بوده‌اند، اشاره می‌کند، و "قضی فکان" و "کان ما کان" بر تسلیم بودن و رضایت داشتن از مقدرات الهی و تحمل سختی‌ها و پیشامدهای ناگوار دلالت

دارند، اما عبد غضبان و بدوی نیز نشان دهنده ظلم و بی‌مروتی و سنگدلی، و شواهی ذات الدواهی نیز نماد مکر و خیانت و خبثت و دورنگی است.

ملک عمر نعمان نماد تاریخ و تمدن عربی و مشروعیت حکومت

ملک عمر نعمان به عنوان یکی از بارزترین شخصیت‌های حکایت، در واقع شخصیتی جاهلی بوده است که راوی او را در این حکایت به دوران اموی انتقال داده و در ضمن آن، حوادثی روایت کرده است که بیشتر به حوادث دوران خلافت عباسی شباهت دارند تا حوادث دوران جاهلی یا اموی، به خصوص این که دمشق و بغداد پایتخت و مرکز حکومت اوست و البته شیوه‌های مملکت‌داری و ارتباط با رومیان و درگیری و صلح با آنان و سایر فضاهاهی اندلسی حکایت، حکومت اعراب را در اندلس فرایاد خواننده می‌آورد و به تبع می‌توان این حکایت و به ویژه شخصیت اصلی آن را نماد تاریخ و تمدن اعراب، هم در دوره پیش از اسلام و هم در دوره پس از اسلام دانست.

همچنین راوی ملک عمر نعمان را به عنوان نماد فرهنگ و تمدن عربی و معیار مشروع بودن حکومت، قلمداد کرده است و چنین القا می‌کند که فقط اشخاصی از نسل او شایستگی به قدرت رسیدن را دارا می‌باشند و دیگران غاصب به شمار می‌روند.

"کان ما کان" نوه ملک نعمان صلاحیت و مشروعیت خود را برای به حکومت رسیدن با این استدلال بیان می‌کند: «من "کان ما کان" فرزند ملک ضوءالمکان فرزند ملک عمر نعمان هستم، پدرم مُرد و چون یتیم بودم، مردی پست و ناجوانمرد، وصی من شد و حکومت مرا غصب کرد و خود پادشاه شد» (الف لیله و لیله، بی تا: ۷/۲)، و او بارها این نکته را یادآور می‌شود و از جمله در جای دیگر تأکید می‌کند که: «ملک ساسان مملکت مرا با ظلم و تجاوز غصب کرد؛ مملکتی که پیش از من از آن پدرم و پیش از پدرم هم از آن جدم بوده است. او با قهر بر مملکت چیره شد و چون من خردسال بودم، مرا کنار گذاشت» (الف لیله و لیله، بی تا: ۱۵/۲).

حتی حاجب کبیر هم چنین امتیازی را برای او می‌پذیرد و اقرار می‌کند که: «به من خبر رسیده است که وزیر دندان سپاهیان سرزمین‌های مختلف را جمع کرده و قصد دارد "کان ما

کان" را بر تخت بنشانند؛ چون سلطنت از آن پدر و جد او بوده است» (الف لیله و لیله، بی‌تا: ۱۴/۲).

شکل زیر مفاهیم نمادین شخصیت ملک عمر نعمان و حکومت او را نشان می‌دهد که دوران‌های مختلف تمدن عربی و خلافت اسلامی را در این حکایت به صورت نمادین و سمبلیک نشان می‌دهد:



وزیر دندان

وزیر نماد خرد و تدبیر و دانایی است و گفته‌اند: «وزیر برای این وزیر نامیده شده است؛ چون بار یاورش را بر دوش خود حمل می‌کند» (ابن درید: ذیل ماده و ز ر). همچنین ابن منظور گفته است: «واژه وزیر از وَزَرَ مشتق شده است، و نیز وَزَرَ کوهی است که به آن پناه برند تا از هلاکت در امان باشند و وزیر خلیفه هم اینچنین است و به معنای شخصی است که خلیفه در امور خود بر رأی و خرد او تکیه کند و پناه برد و به وزیر پادشاه وزیر گفته‌اند؛ چون

بارهای مسئولیت و تدبیر مملکت را که به سلطان سپرده‌اند، به جای او حمل می‌کند» (ابن منظور، همان: ذیل ماده و ز ر). از این رو غالباً در متون ادبی کهن، وزارت با تدبیر هم‌نشین شده است. به عنوان مثال به بیتی از سبط بن تعاونی استشهد می‌کنیم که تدبیر یکی از وزیران را در امور مملکت ستوده و گفته است:

وَقَامَ لِتَدْبِيرِ الْوِزَارَةِ مَوْقِفًا زَلِيلًا لِمَنْ رَامَ الْوُقُوفَ بِهِ دَحْضًا

(تعاونی، ۱۹۰۳: ۲۵۲)

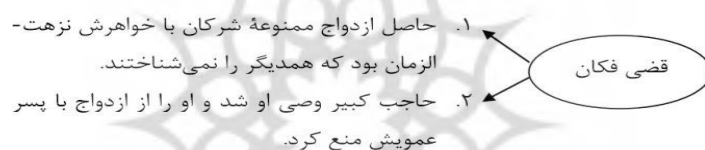
(در مقامی به تدبیر و رتق و فتق امور وزارت پرداخت که بسیار سخت و لغزان بود و چنانچه کسی دیگر قصد ماندن در آن موقعیت را داشت، از او لغزش سر می‌زد [و نمی‌توانست امور را اینچنین سامان دهد])

واژه "دندان" به نظر می‌رسد که فارسی باشد، و از این جهت شبیه کلمات فارسی دیگری است که در برخی حکایات هزار و یک شب استعمال شده‌اند. این واژه در عربی معادل "ضرس" است و واژه فارسی و عربی در هر دو زبان بر علم و حلم و دانایی دلالت کنایی دارند. شاید به این خاطر، برخی از دندان‌ها را دندان عقل نامیده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ذیل ماده ض ر س؛ و دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده دندان). به شخص با اراده و مجرب نیز "ضرس قاطع" و به مرد هوشیار و زیرک "ضرس من الأضراس" گفته می‌شود (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۸۴/۳)، همچنین از امام علی (ع) نیز نقل است که فرموده‌اند: «لَمْ يَعْضَ فِي الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ» (از روی علم و یقین سخن نمی‌گوید) (نهج البلاغه، ۲۰۰۴: ۵۹-۶۰) یعنی به خوبی از پس کارها بر نمی‌آید و امور را به خوبی و درستی انجام نمی‌دهد (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۸۴/۳). "وزیر دندان" در این حکایت همه این ویژگی‌ها را دارد. او به ملک نعمان و فرزندانش شرکان و ضوء‌المکان با درایت و حکمت و تدبیر مثال‌زدنی خدمت کرد و از این رو ملک نعمان به پسرش شرکان سفارش کرد که پس از او نصایح و ارشادات او را گوش فرا دهد و پذیرا باشد و در امور مملکت، با او مشورت کند و با هر آنچه که وزیر دندان صلاح بداند، مخالفت نکند (الف لیل و لیل، بی تا: ۲۰۷/۱).

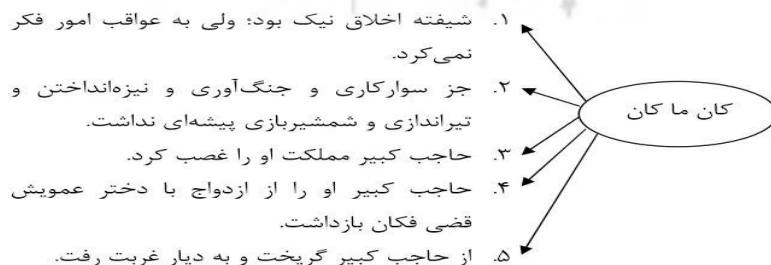
"کان ما کان" و "قضی فکان"

این دو نام بر تسلیم بودن و رضایت داشتن از تقدیرات و مشیت الهی دلالت دارند و یاد آور این کلام خداوند هستند که: إذا قضی أمرنا فإینما یقول له کن فیکون (شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود) (یس / ۸۲)، و همچنین به سختی‌ها و ناخوشی‌هایی اشاره دارد که بهتر است تحمل شوند و بر شکیبایی در تحمل این سختی‌ها دلالت دارند.

خداوند متعال برای شرکان و خواهرش ضوءالمکان چنین مقدر فرمود که با هم ازدواج کنند در حالی که مطابق آن چه در حکایت آمده است، همدیگر را نمی‌شناختند (الف لیله و لیله، بی‌تا: ۱ / ۲۶۰-۲۶۲)، و "قضی فکان" ثمره این ازدواج ممنوعه بود، و "کان ما کان" نیز بر حسب عقیده برخی ناقدان سرنوشت مشابهی داشت (ستاری، ۱۳۳۸: ۳۴۵).



همچنین "کان ما کان" بر بی‌مبالاتی و بی‌توجهی نسبت به عواقب امور دلالت می‌کند (الف لیله و لیله، بی‌تا: ۱ / ۳۸۲). حاجب کبیر سلطنت "کان ما کان" را غصب کرد و او را از ازدواج با دختر عمه‌اش (دختر عمویش) "قضی فکان" بازداشت و او همه این مرارت‌ها و سختی‌ها را صبورانه تحمل کرد، تا این که سرانجام به حکومتی که در واقع حق او بود، دست یافت؛ زیرا او بر حسب آنچه در حکایت روایت شده است، وارث ملک عمر نعمان نماد تمدن عربی و معیار مشروعیت و صلاحیت در امر مملکت‌داری بود.



حاجب کبیر

حَجَبَةٌ یعنی او را از ورود باز داشت (زبیدی، ۱۴۱۴: ذیل ماده ح ج ب) و هر چه که میان دو چیز فاصله اندازد حجاب است (ابن سیده، بی تا: ذیل ماده ح ج ب)، همچنین هر چیزی که چیز دیگری را از دیگری منع کند، در حقیقت بین آنها حجاب قرار داده است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ذیل ماده ح ج ب).

اسم این شخصیت ترکیبی وصفی از دو واژه است که با هم بر منع قاطع اشاره دارند و بر چیزی اطلاق می شود که مانع رسیدن به مقصود باشد؛ چون حاجب از حجب است یعنی منع از ورود و پوشاندن و جلوگیری کردن، و صفت کبیر هم مفهوم این جلوگیری و ممانعت را تقویت می کند. بنابراین حاجب کبیر در این حکایت بر شخصیتی اطلاق شده است که نقش ضد قهرمان را بازی، و برای قهرمان داستان مزاحمت ایجاد کرده و راه را بر او بسته است. در شکل زیر صفات حاجب کبیر و کارهایی که او در این حکایت انجام داده است نشان داده شده اند که با مسمی مناسب دارند:

۱. با دختر ملک نعمان ازدواج کرد تا مسأله ازدواج او با برادرش پوشانده شود.
۲. مرد معامله و سیاست و کیاست است.
۳. حاجب کبیر مملکت او را تصاحب کرد.
۴. اهل خیانت و نیرگ.
۵. نداشتن مروت و جوانمردی.
۶. وقتی فهمید کوچک و بزرگ بر او شوریده اند، به فکر فرو رفت.
۷. منتظر ماند و وقتی کان ما کان از بغداد گریخت، کسی را برای کشتن او دنبال او فرستاد.
۸. ظالم و ستم پیشه



حاجب کبیر

حردوب

حردوب از اسامی منحوت و برگرفته از دو واژه "حرب" و "حرد" می‌باشد، و هر کدام از این دو واژه مفهومی دارند که مورد توجه راوی حکایت بوده است. «حرب نقیض صلح است و مقصود از آن کارزار است. سهیلی بر آن است که حرب عبارت است از اول تیر اندازی و سپس با نیزه حمله کردن و آن گاه با شمشیر تاختن و سرانجام برای جنگ در آغوش هم رفتن و همدیگر را نقش زمین کردن» (زبیدی، همان: ذیل ماده ح ر ب)، و «حرد یعنی جدیت و اراده (ابن سیده، همان: ذیل ماده ح ر د)، و «حردّه یحردّه، حرداً یعنی قصد او کرد و او را بازداشت» (زبیدی، همان: ذیل ماده ح ر د).

چنان که در حکایت آمده است همه این ویژگی‌ها در حردوب جمع است و می‌توانیم جدیت او را در کارزار با مسلمانان در جنگ‌هایی که بر ضد شرکان و ضواءالمکان برافروخت، مورد استشهاد قرار دهیم (الف لیله و لیله، بی‌تا: ۱/ ۲۲۳ و ۲۸۹ و ۲۹۳-۲۹۴). بنابراین او نماد پادشاه و سردسته کافرانی است که در دار الحرب به سر می‌برند و راوی، رفتارها و برخوردهای خصمانه او را بر ضد مسلمانان به تفصیل بیان کرده است که در شکل زیر به مواردی از آنها اشاره می‌شود:



صفیه

این واژه از "صفوه" گرفته شده است و در کتب لغت آمده است که "صَفْوَةٌ كُلُّ شَيْءٍ يَعْنِي خَالِصَ هَرِّ شَيْءٍ، وَ "الصَّفْوَةُ" يَعْنِي بَهْتَرِينَ هَيَّ هَرِّ شَيْءٍ، وَ خَلِصَهُ وَ عَصَارَهُ وَ بَرِّكَزِيدَهُ، وَ صَفِيٌّ مِنْ غَنِيمَةٍ، شَيْءٌ هَيَّ بُوْدَهُ، مِنْ قَبِيْلِ اسْبَ، شَمَشِيْرٍ، يَافِيْرَهُ كَه رَيْسٍ بَرِّافٍ خَوْدِ بَرْمِيْ كَزِيْدٍ وَ بِيْشٍ مِنْ تَقْسِيْمِ غَنِيْمَةٍ بَه خَوْدِ اِخْتِصَاصٍ مِيْ دَاوْدَهُ اسْتِ وَ بَه اَنْ "صَفِيْهِ" هَمْ مِي- كَفْتَنَدِ وَ جَمْعُ اَنْ صَفَايَا اسْتِ (ابن منظور، ۱۴۱۴: ذیل ماده ص ف و).

صفیه در این حکایت کنیزکی است که ملک عمر نعمان او را برای خود برگزیده بود و بر چهار زن دائم و سایر کنیزکان ترجیح می‌داد؛ چون «بهترین و زیباروترین و باحیاطترین آنها بود و خردی وافر و جمالی غالب داشت» (الف لیله و لیله، بی تا: ۱ / ۲۰۴)، و همچنین از روایت متون حکایت برمی‌آید که او ° مثل بسیاری از زنان هزار و یک شب ° جمال ظاهر را با جمال باطن و زیبایی بدن را با زیبایی روح جمع کرده بود و به همین خاطر ملک عمر نعمان از شیرینی کلام و ظرافت فهم و لطایف ادب و دانش او لذت می‌برد و کلام او بر دلش می‌نشست (الف لیله و لیله، بی تا: ۱ / ۲۲۸).

این زن دختر ملک افریدون بود که در سلک کنیزکان ملک نعمان درآمد بود و ملک عمر نعمان او را بر همه زنان و کنیزکان برتری داد و بیشتر از همه آنها به او دل بست. در حکایات هزار و یک شب اینچنین گاهی دختر پادشاه در سلک کنیزان درمی‌آید و گاه کنیزکی همسر برگزیده پادشاه می‌شود و چه بسا گاهی هم تفاوت قابل توجهی بین ملکه و کنیزک وجود نداشته باشد.

وقاد

وقاد به معنای روشن و درخشان است (زبیدی، ۱۴۱۴: ذیل ماده و ق د)، و از مصدر "وقود" به معنای سوخت و آتش مشتق شده است (صاحب، ۱۴۱۴: ذیل ماده و ق د). شخصیت وقاد در حکایت بر طهارت و سلامت دلالت دارد، به خصوص این که وقاد در این حکایت حمامی است. این واژه همچنین بر نور دلالت می‌کند و با توجه به این که شغل او از پست‌ترین و دون‌ترین شغل‌هاست، از سوی دیگر نشان دهنده همت اندک او نیز هست.

وقاد در این حکایت ضوءالمکان را مورد لطف و مهرورزی قرار می‌دهد و او را مهمان می‌کند و لباس تمیز به او می‌پوشاند و سرانجام نیز وقتی ضوءالمکان را بر تخت پادشاهی می‌بیند، از او درخواست می‌کند که به ریاست زبالان گماشته شود و گویی همتش فراتر از این خواسته نیست (الف ليله و ليله، بی تا: ۱ / ۳۸۰ - ۳۸۱).

در شکل زیر ویژگی‌ها و خصوصیات شخصیت وقاد حمامی مطابق روایت ترسیم شده است:



بدوی

در کتب لغت آمده است: «بدو یعنی بادیه و نسبت به آن بدوی است و در حدیث آمده است که هر کس در بادیه شود جفا کند؛ یعنی هر کس در بادیه مقیم شود مانند بدویان بدخو و بدرفتار می‌شود» (جوهری، ۱۹۸۷: ذیل ماده ب د و). از این رو واژه بدو در فرهنگ عربی و کتب لغت گاهی به صورت ضمنی و کنایی به معنای جفا و جور گرفته شده است، به عنوان مثال گفته‌اند: «أبدیت فی منطقک: یعنی ناروا و ظالمانه و به دور از انصاف سخن گفتی» (جوهری، همان؛ ابن منظور، همان: ذیل ماده ب د و).

اهل بادیه به خوردن غذاهای بد و خشک نیز عادت دارند و این ویژگی در خوراک آنها هم نمود دارد. بادیه همچنین از مراکز علم و حکمت فاصله دارد و این معنی در شعر بشر بن معتمر انعکاس یافته است؛ آنجا که گفته است:

لیس من الحنظل یُشتار العسل ولما من البحور یسطاد الورک

هیهات سافله کعالیه ما معدن الحکمه اهل البادیه

(جاحظ، ۱۴۲۴: ۶/ ۵۶۲)

(عسل از گیاه تلخ حنظل به دست نمی‌آید و سوسمار از دریا صید نمی‌شود)
 (چه دور است! هرگز سرزمین پست چون بلندا نیست، و اهل بادیه معدن علم و حکمت
 نیستند)

شخصیت بدوی در این حکایت به همه این ویژگی‌های مذموم از قبیل نیرنگ، خیانت،
 فرصت‌طلبی، راه‌زنی، ظلم، بی‌ادبی، بدخویی و بداخلاقی موصوف است (الف ليله و ليله، بی‌تا:
 ۲۴۲/۱).

در شکل زیر رفتارها و اخلاقیات ناشایست او نشان داده شده است:



عبد غضبان

نام این شخصیت از دو واژه تشکیل شده است؛ عبد که خساست و دناوت و پستی را می‌نماید، و غضبان که بیانگر زشتی سیرت و صورت است.
 معنای لغوی واژه "عبد" در برخی کتب لغت با ذلت هم‌معنی دانسته شده، از جمله در صحاح آمده است: «اصل عبودیت خضوع و ذلت، و "تعیید" به معنای به ذلت نشان دادن است» (جوهری، همان: ذیل ماده ع ب د).

عبودیت و بردگی همواره قرین اخلاق و عادات مذموم بوده است، از این رو حاتم طائی هرگز روا نمی‌دارد، جز در برابر میهمانان مقیم در خانه‌انش، اثری از اخلاقیات و عادات بردگان در او وجود داشته باشد. او در این رابطه سروده است:

وَإِنِّي لَعَبْدُ الضَّيْفِ مَا دَامَ ثَاوِيًا وَمَا فِي إِيَّاكَ مِنْ شَيْمَةِ الْعَبْدِ
(طائی، ۱۴۰۶: ۱۹)

(من برده میهمان هستم، تا وقتی [در خانه‌ام] اقامت داشته باشم، و جز این چیزی از اخلاقیات بردگان در من نیست)

متن‌بی هم بردگان را "نجس و بی‌خیر و برکت" دانسته و گفته است:

الْعَبْدُ لَيْسَ لِحُرِّ صَالِحٍ بَأْخٍ لَوْ أَنَّهُ فِي ثِيَابِ الْحُرِّ مَوْلُودٌ
لَا تَشْتَرِ الْعَبْدَ إِيَّا وَالْعَصَا مَعَهُ إِنَّ الْعَبِيدَ لَأَنْجَاسٌ مَنَاقِيْدُ
(متن‌بی، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۴۴)

(برده برای آزاده شایسته برادری نیست، اگر واقعا در کسوت آزادگی ولادت یافته باشد)
(هرگز برای خرید برده اقدام مکن! مگر عصا هم همراه او باشد، زیرا بردگان نجس و دور از خیر و برکت هستند)

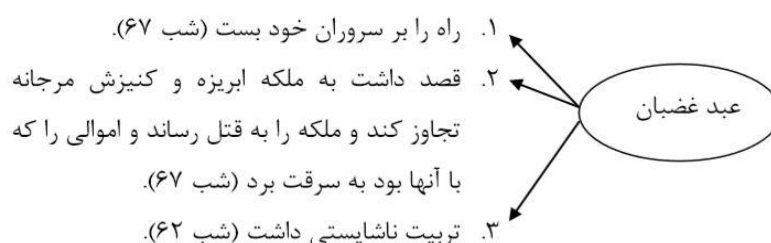
بردگان در ادب عربی گاهی به این ویژگی نیز موصوف شده‌اند که حق نعمت اولیا و اربابان خود را نمی‌شناسند و در حق آنها ناسپاسی می‌ورزند. به عنوان مثال این مفهوم در بیت زیر از شعر عدی بن زید عبادی بیان شده است:

وَأَذْكَرِ النُّعْمَى الَّتِي لَمْ أَنْسَهَا لَكَ فِي السَّعْيِ إِذَا الْعَبْدُ كَفَّرَ
(عبادی، ۱۹۶۵: ۶۱)

(و نعمتی را فرا یاد آور که من که من هرگز در هنگامه‌های تلاش و کوشش به دست فراموشی نسپردم، چونان برده که ناسپاسی و کفران ورزد)

ناسپاسی و کفران نعمت در رفتار "عبد غضبان" در این حکایت مشهود است، از جمله وقتی به سروران خود خیانت کرد و راه را بر آنها بست و اموال آنها را به سرقت برد.

شکل زیر رفتار و اخلاق نادرست عبد غضبان را نشان می‌دهد:



صفت "غضبان" نیز همانند خود واژه عبد، بر کردار و ادب و اخلاق ناشایست و نادرست دلالت دارد. غضب در فرهنگ اسلامی مقرون به جهل و جنون است. به عنوان مثال در نهج البلاغه آمده است: «الحدّة ضرب من الجنون لأن صاحبه يندم، فإن لم يندم، فجنونه مستحکم» (تندخویی نوعی دیوانگی است، زیرا که تندخو، پشیمان می‌شود، و اگر پشیمان نشد، پس دیوانگی او پایدار است) (نهج البلاغه: ۲۰۰۴: ۵۱۳)، از این رو بی دلیل نیست که شاعر مفاهیم دنائت، لثامت، غضب و بد زبانی را با هم جمع آورده و به طور ضمنی این ویژگی‌ها را مرتبط دانسته است:

وَلَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى اللَّئِيمِ يَسْبِينِي فَمَضَيْتُ ثُمَّتُ قُلْتُ لَا يَعْزِينِي
 غَضْبَانٌ مَمْتَلُئاً عَلَى إِهَابِهِ إِنَّي وَرَبِّكَ سَخَطُهُ يَرْضِينِي

(اشمونی، ۱۴۱۹: ۱/ ۱۶۸)

گذرم به شخصی پست افتاد که مرا دشنام می‌داد، از آنجا گذشتم و گفتم: مقصودش من نیستم)

(خشمگین و آکنده از دشمنی با من بود، ولی همان خشم او، به پروردگار تو سوگند، مرا خوشنود می‌سازد)

شخصی که خشم در طبیعت و سرشت او است، شایسته رسیدن به مقامات عالی و درجات والا نیست، چه این خصلت، سزاوار بردگان و انسان‌های پست و بی‌مقدار است. سخن عترة بن شداد عسی در این رابطه قابل تأمل است که می‌گوید:

لَا يَحْمِلُ الْحِقْدَ مَنْ تَعَلَّوْا بِهِ الرَّتْبُ وَلَا يَنَالُ الْعُلَا مَنْ طَبَعَهُ الْغَضَبُ

(ابن شداد، ۱۹۹۲: ۲۵)

(کسی که رتبه‌های والا دارد، کینه در دلش جا نمی‌گیرد و کسی که سرشتش خشم است به بلندا نمی‌رسد)

چه بسا به همین خاطر راوی این حکایت، "عبد" را با صفت "غضبان" هم‌نشین کرده است.

صُبَّاح

واژه "صُبَّاح" به معنای نور است و مفهوم امید و خوش‌بینی و موفقیت از آن استنباط می‌شود. در کتب لغت آمده است: «صبح یعنی آغاز روز و سپیده‌دم» (ابن منظور، همان: ذیل ماده ص ب ح). همچنین این ماده بر گونه‌ای خاص از رنگ اصبه دلالت می‌کند. در کتب لغت آمده است: "الصُّبْحَةُ وَالصَّبْحُ" یعنی سیاهی متمایل به سرخی، یا رنگی که به اشهب می‌زند و به آن نزدیک است و یا به اصبه نزدیک است. سهیلی عقیده دارد صبحه نوعی سفیدی ناخالص است و لیث می‌گوید: الصَّبْحُ یعنی سرخی شدید مو... و اصبح کسی است که در سیاهی موی او سرخی وجود داشته باشد یا سرخی موی او شدید باشد، و صُبْحُ النَّهَارِ هم از این معنا گرفته شده است و از "اصبح" مشتق شده است. ازهری گفته است: رنگ صبح صادق تا حدودی به سرخی می‌زند. گویی رنگ شفق نخست در آغاز شب است (زبیدی، ۱۴۱۴: ذیل ماده ص ب ح).

تشبیه جمال به صبح در ادبیات عرب موضوعی متداول است. در این مورد به شعر امرؤ القیس استشهد می‌کنیم که می‌گوید:

تُضِيءُ الظُّلَامَ بِالْعِشَاءِ كَأَنَّهَا مَنَارَةٌ مَمْسِي رَاهِبٍ مُتَبَيِّلِ

(امرؤ القیس، ۱۴۲۵: ۴۶)

(روشنی رخسار یار تاریکی شب را چنان روشن کند که چراغ پر نور عابد تارک دنیا به هنگام غروب)

چه بسا واژگان "نور" و "امید" در کلام عرب هم‌نشین و قرین می‌شوند، به عنوان مثال دو بیت زیر از اشعار علی جارم قابل تأمل هستند که می‌گوید:

حَتَّىٰ إِذَا ظَهَرَ الْمَلِيكُ كَأَنَّهُ بَدْرٌ بِه انجَابَ الظُّلَامُ الْأَخْدَرِ

فِي بُرْدِهِ أَمَلُ الْكِنَانِ بِاسْمٍ وَيُوجِّهُهُ نَوْرُ الْجَلَالِ مُسْفِرٍ
(جارم، ۲۰۱۲: ۴۰۸)

(وقتی پادشاه ظاهر گردید گویی ماه کامل بود که شب تاریک از وجود او روشن گشت)
(در جامه او امید برای سرزمین مصر لبخند می‌زند و در چهره‌اش نور شکوه می‌درخشد)
ورود شخصیت "صبح" در این حکایت به معنای پیدا شدن روزنه امید و به مثابه فرا رسیدن گشایش در امور "کان ما کان" و نزدیک شدن او به آرزوهایش از جمله وصال "قضی فکان" و رسیدن به حکومت است.

شواهی ذات الدواهی

این اسم ترکیبی از دو لفظ "شواهی" و "ذات الدواهی" است. واژه "شواهی" از ماده "ش" و "ه" به معنای قبح و زشتی صورت و سیرت، مشتق شده است. در لسان العرب آمده است: «شَاهَتُ الْوَجْوهُ تَشُوهُ شَوْهًا يَعْنِي زُشْتٌ غَرْدِيدٌ» (ابن منظور، همان: ذیل ماده ش و ه). همچنین در فرهنگ "العین" آمده است: «مَشُوهُ هِرْگُونَةٌ خَلْقَتِي اسْتِ كِهْ دَرِ اَنْ اَعْضَا بَا هِمْ مَتَنَاسِبٌ نِيسْتِنْد» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ذیل ماده ش و ه). تعبیرات مذکور دلالت این واژه را بر قباح و زشتی خلقت بیان می‌کنند و در مورد قباح اخلاقی هم در کتب لغت آمده است که "شوهاء" به معنای ترش‌رو است و معنای بدیمنی را هم برای آن ذکر کرده‌اند (ابن سیده، همان؛ ابن منظور، همان: ذیل ماده ش و ه).

راوی این شخصیت را مظهر قباح دانسته، و در وصف او گفته است: «آن ملعونه کاهنی از کاهنان، و در فن سحر و بهتان چیره‌دست بود. او همچنین زانیه، مکاره، فاجره، نیرنگ‌باز نیز بود و البته دهانی بدبو، پلک‌هایی قرمز، و گونه‌ای زردرنگ، چهره‌ای تیره، چشمانی کم‌سو و پرآب، موهایی سفیدرنگ، و رنگی ناجور و دگرگون داشت» (الف لیل و لیل، بی‌تا: ۱/۲۹۶).
عقیده لغت‌شناسان در مورد دلالت لغوی واژه "داهیه"، نیز بر این است که این واژه به دو معنای ذکاوت و نیز مصیبت ناگوار به کار رفته است. ابن منظور گفته است: «دهو و دهاء یعنی عقل» (ابن منظور، همان: ذیل ماده ده و ه)، و از جوهری نقل است: «الداهیه یعنی حادثه بزرگ

و ناگوار و دَواهی الدهر: یعنی مصایب و حوادث ناگواری که گریبان‌گیر مردم می‌شوند» (جوهری، همان: ذیل مادهٔ ده و).

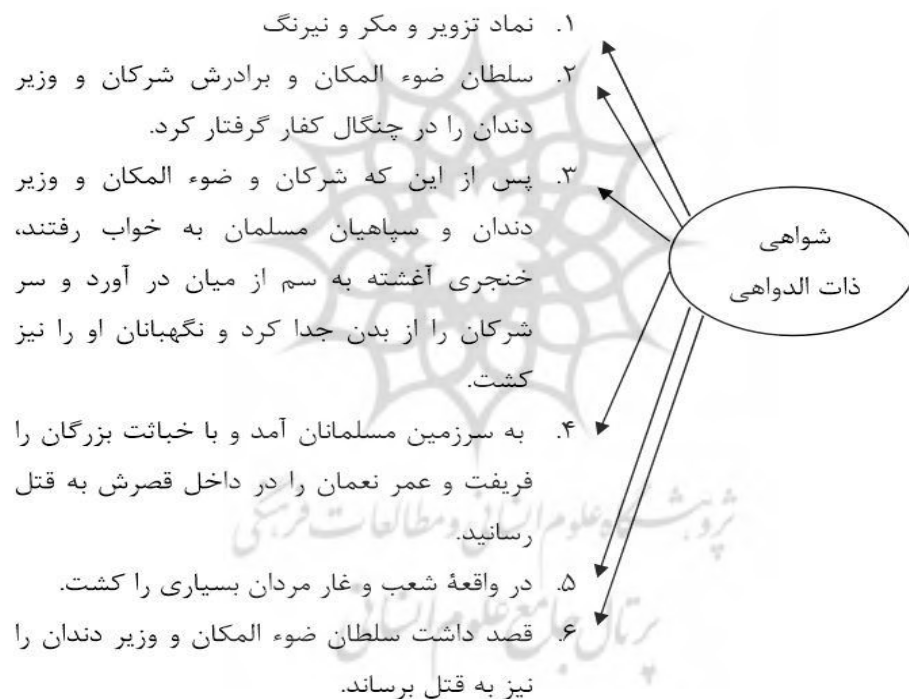
راوی همهٔ این ویژگی‌های زشت از قبیل قباحت، ناسپاسی، خیانت، خباثت، کاردانی و کیاست در انجام امور را به شخص شواهی ذات الدواهی نسبت داده، و در شخصیت او جمع کرده است و خلقت و اخلاق او را در زشتی و پلشتی متناسب دانسته، و چنین توصیف کرده است: «او می‌توانست کارهایی را به انجام برساند که ابلیس لعین حتی اگر از یارانش استعانت می‌گرفت، باز از انجام آنها ناتوان بود» (الف لیله و لیله، بی‌تا: ۱ / ۲۹۰).

شایان توجه است که زن در برخی فرهنگ‌ها به مکر، فریب، چاره‌اندیشی، زیرکی معروف است و عقیده دارند که او همهٔ این کارها را برای رسیدن به مقاصد خود انجام می‌دهد و چنین ویژگی‌هایی در شخصیت‌های زن حکایات عامیانه نمود یافته است (دوابشهٔ و فشافشهٔ، ۲۰۱۵: ۸۱-۸۲). حکایات هزار و یک شب نیز چنین هستند. در این حکایات انواع گوناگونی از شخصیت زنانهٔ شرور و بدسگال و چاره‌اندیش و با کیاست وجود دارند که فتنه‌آفرینی می‌کنند و البته علاوه بر بدسرشتی، گاهی به زشتی صورت و منظر هم موصوف هستند (فالت، ۱۹۸۳: ۵۹، ۴۹).

شواهی ذات الدواهی در حکایت ملک نعمان زنی شرور، بد ذات، خبیث و باکیاست است که راه را بر سپاهیان شرکان بست و شرکان و نگهبانان او و بسیاری از سپاهیان مسلمان را به قتل رساند (الف لیله و لیله، بی‌تا: ۱ / ۳۲۴)، و با نفوذ در میان سپاهیان شرکان، به مسلمانان خیانت کرد. همهٔ این کردارها و رفتارهای ناشایست وی، به عنوان مثال، در این عبارت راوی منعکس شده است: «عجوزه ذات الدواهی همراه افرادش به بیرون شهر رفت و آنها را در کسوت تاجران مسلمان درآورد، سپس آن ملعونه ذات الدواهی به آنها گفت: من قصد دارم حيله‌ای برای هلاک مسلمانان به کار بندم و آن گاه حرکت کرد تا به خیمه‌گاه مسلمانان رسید و بند از پاهای خود گشود، در حالی که آثار آهن بر پاهایش هویدا بود، پس خون به پاهایش مالید و دستور داد او را به سختی مضروب کنند و در صندوقی بیندازند...» (الف لیله و لیله، بی‌تا: ۱ / ۲۹۷).

ذات الدواهی همچنین حیلۀ دیگری هم بر ضد مسلمانان به کار بست؛ وقتی که به پنج کنیزک انواع علوم و دانش‌های دنیوی و دینی بیاموخت و آنها را به بهترین شیوه پرورش داد و نزد ملک عمر نعمان برد، و در قبال بهای آنها از او درخواست کرد یک ماه کامل روزه بگیرد و بر او شرط کرد که افطارش فقط طعام و آبی باشد که او بر آنها ادعیه خوانده است و چون ملک نعمان طعام آن عجزوزه را که آغشته به سم بود تناول کرد، به قتل رسید (الف لیله و لیله، بی تا: ۱/ ۲۸۴ و ۳۲۴).

شکل زیر ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی عجزوزه شواهی ذات الدواهی را نشان می‌دهد که با اسمی که راوی برای او برگزیده است، تناسب دارد:



نتیجه‌گیری

در این پژوهش این نتیجه حاصل گردید که در حکایت "ملک عمر نعمان و فرزندانش شرکان و ضوء‌المکان" برخی از جلوه‌های تاریخ، تمدن و فرهنگ اسلامی و عربی نمود یافته است و به عبارت دیگر بسیاری از حوادث، فتوحات، جنگ‌ها و شخصیت‌های تاریخی واقعی

اعراب را در این حکایت به صورت داستانی و سمبلیک منعکس شده است. اسامی شخصیت‌ها در این حکایت به طور خاص چنین دلالت‌های نشانه‌شناختی و نمادینی دارند، از جمله شخصیت ملک عمر نعمان دوران‌های گوناگون تاریخ و تمدن عربی و گستردگی قلمرو آنها را در برخی دوران‌ها فرا یاد می‌آورد، و وزیر دندان نماد حکمت و علم و خرد و حلم و وفا و خدمت صادقانه است، و حاجب کبیر بر پوشاندن و منع و خیانت دلالت دارد و "قضی فکان" و "کان ما کان" به مفهوم بر تسلیم و رضایت نسبت به مشیت و مقدرات الهی، و حردوب بر تنازع و خصومت اشاره دارند و اسامی ملکه‌ها و کنیزکان نیز یادآور زیبایی و کمال بدنی و روحی هستند، و وقاد نیز بیانگر پاکی و طهارت بدنی و روحی، و بدوی و عبد غضبان نماد جفا و خشونت و بد اخلاقی و سنگ‌دلی هستند و صباح به معنای نور و زیبایی و امید، و عجوزه شواهی ذات الدواهی مثال مکر و نیرنگ و خیانت و زشتی صورت و سیرت است.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه. (۲۰۰۴). گرد آوری محمد بن حسین شریف رضی. تحقیق: صبحی صالح، چاپ چهارم. قاهره- بیروت، مصر - اردن: دار الکتب المصری و دار الکتب اللبنانی.

کتب

۱. ابن اثیر، مجد الدین ابو السعادات مبارک بن محمد جزری. (۱۳۶۴). *النهاية في غريب الحديث والأثر*. تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی. چاپ چهارم. قم. ایران: مؤسسه چاپ و نشر اسماعیلیان.
۲. ابن ازهری، محمد بن احمد. (۲۰۰۱). *تهذيب اللغة*. تحقیق: محمد عوض مرعب. چاپ اول. بیروت. لبنان: دار إحياء التراث العربی.
۳. ابن خطیب، لسان الدین. (۱۹۵۶). *اعمال الأعلام في من بویع قبل الاحتلام من ملوک الإسلام*. تحقیق لیفی بروفنسال. چاپ دوم. بیروت. لبنان: دار المكشوف.
۴. ابن زیدون، احمد بن عبد الله. (۲۰۰۵). *دیوان ابن زیدون*. تهذيب عبد الله سنده. چاپ اول. بیروت. لبنان: دار المعرفة.

٥. ابن درید، ابو بکر محمد بن حسن. (١٩٨٧). **جمهرة اللغة**. تحقیق: رمزی منیر بعلبکی. چاپ اول. بیروت. لبنان: دار العلم للملایین.
٦. ابن سیده، ابو الحسن علی بن اسماعیل. (بی تا). **المحکم والمحیط الأعظم**. تحقیق عبد الحمید هنداوی. بیروت. لبنان: دار الکتب العلمیه.
٧. ابن شداد، عنتره. (١٩٩٢). **دیوان عنتره**. شرح الخطیب التبریزی. با مقدمه و فهرست نویسی مجید طراد. چاپ اول. بیروت. لبنان: دار الکتب العربی.
٨. ابن منظور، محمد بن مکرم. (١٤١٤ق). **لسان العرب**. چاپ سوم. بیروت. لبنان: دار صادر.
٩. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (١٩٩٧). **الفهرست**. تحقیق ابراهیم رمضان. چاپ دوم. بیروت. لبنان: دار المعرفه.
١٠. اشمونی، علی بن محمد. (١٤١٩). **شرح الأشمونی للقیة ابن مالک**. بیروت. لبنان: دار الکتب العلمیه.
١١. امرؤ القیس، جندج. (١٤٢٥). **دیوان امرئ القیس**. شرح عبد الرحمن مصطاوی. بیروت. لبنان: دار المعرفه.
١٢. تعاویذی، ابو الفتح محمد بن عبید الله. (١٩٠٣). **دیوان ابن التعاویذی**. تحقیق د. س. مرجلیوٹ. قاهره. مصر: نشر چاپخانه الجوائب.
١٣. جاحظ، عمر بن بحر. (١٤٢٤). **الحيوان**. چاپ دوم. بیروت. لبنان: دار الکتب العلمیه.
١٤. جارم، علی. (٢٠١٢). **دیوان علی جارم**. قاهره. مصر: مؤسسه هنداوی.
١٥. جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد. (١٩٨٧). **الصّحاح**. تحقیق احمد عبد الغفور عطار. چاپ چهارم. بیروت. لبنان: دار العلم للملایین.
١٦. چاندلر، دانیال. (٢٠٠٨). **أسس السیمیائیة**. ترجمه طلال وهبه. چاپ اول. بیروت. لبنان: المنظمة العربیة للترجمة.
١٧. حلوانی، عامر. (٢٠٠٥). **فی القراءة السیمیائیة**. چاپ اول. تونس: دار مطبعة التفسیر الفنی.
١٨. دهخدا، علی اکبر. (١٣٧٧). لغت نامه. با نظارت محمد معین و سید جعفر شهیدی. چاپ دوم. تهران. ایران: مؤسسه نشر و چاپ دانشگاه تهران.
١٩. زبیدی، محمد مرتضی. (١٤١٤). **تاج العروس من جواهر القاموس**. چاپ اول. بیروت. لبنان: دار الفکر.

۲۰. ستاری، جلال. (۱۳۶۸). افسون شهرزاد؛ پژوهشی در هزار افسان. چاپ اول. تهران. ایران: نشر طوس.
۲۱. سعد، فاروق. (۱۹۶۲). من وحی ألف ليلة وليلة. چاپ اول. جلد اول. بیروت. لبنان: انتشارات المكتبة الأهلية.
۲۲. شویلی، داوود سلمان. (۲۰۰۰ م). ألف ليلة وليلة وسحر السردية العربية دراسات. چاپ اول. دمشق. سوریه: اتحاد الكتاب العرب.
۲۳. شببانی، عبد القادر فهیم. (۲۰۰۸). معالم فی السیمیائیات العامة أسسها ومفاهیمها. چاپ اول. بیروت. لبنان: دار الاختلاف للنشر والتوزيع.
۲۴. صاحب، اسماعیل بن عبّاد. (۱۴۱۴). المحيط فی اللغة. چاپ اول. لبنان: بیروت. عالم الكتب.
۲۵. طائی، حاتم. (۱۴۰۶). دیوان حاتم طائی. شرح و مقدمه احمد رشاد. بیروت. لبنان: دار الكتب العلمية.
۲۶. عبادى، عدی بن زید. (۱۹۶۵). دیوان عدی بن زید العبادى. تحقیق محمد بن جبار معیبد. بغداد. عراق: شركة دار الجمهوریة للنشر والطبع.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰). العین. تحقیق مهدی المهزومی و ابراهیم السامرائی. چاپ دوم. قم. ایران: نشر مؤسسه دار الهجره، مطبعة الصدر.
۲۸. قاضی، عبد المنعم زکریا. (۲۰۰۹). البنية السردية فی الرواية. با مقدمه احمد ابراهیم هواری. چاپ اول. جیزه. مصر: انتشارات پژوهش‌ها و تحقیقات انسانی و اجتماعی عین.
۲۹. قسطلی، ابن درّاج. (۱۹۶۱). دیوان ابن درّاج القسطلی. تحقیق محمود علی مکی. چاپ اول. دمشق. سوریه: انتشارات المكتبة الإسلامی.
۳۰. قطوس، بسام موسی. (۲۰۰۱). سیمياء العنوان. چاپ اول. ایرد. اردن: انتشارات مكتبة كتانه.
۳۱. گیرو، پی‌یر. (۱۹۸۸). مقدمه علم الإشارة - السیمیولوجیا. با مقدمه مازن الوعر. ترجمه: منذر عیاشی. چاپ اول. دمشق. سوریه: دار طلاس للدراسات والترجمة والنشر.
۳۲. متنبی، احمد بن حسین. (۱۴۰۷). دیوان متنبی. شرح عبد الرحمن برقوفی. بیروت. لبنان: دار الكتاب العربی.
۳۳. مسعودی، ابو الحسن علی بن حسن بن علی. (بی تا). مروج الذهب ومعادن الجواهر. تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید. بیروت. لبنان: نشر المكتبة الإسلامیة.

٣٤. وهبه، مجدی. (١٩٧٤). معجم مصطلحات الادب. بيروت. لبنان: انتشارت مكتبة لبنان.
٣٥. بدون مؤلف. (بی تا). ألف ليلة وليلة. لبنان: بيروت. لبنان: دار نوبليس للنشر والتوزيع.

پایان نامه ها

١. عائشه، بن فلاح؛ لامیه، زبوجی. (٢٠١٥). سیمیائیة الشخصية فی ضوء حکایة أميرة والغول. با نظارت عبد الحمید. بورایو. الجزائر.
٢. عوادی، بسمه؛ قنز، سنا. (٢٠١٧). سیمیائیة الشخصیات فی رواية "شرف" لصنع الله إبراهيم. گروه زبان و ادبیات عربی. دانشگاه شیخ عربی تبسی. تبس. الجزائر.
٣. سعاده، حسناء. (٢٠٠٤). شخصیة الجن والعفاريت بین القرآن الکریم وألف ليلة وليلة. گروه زبان و ادبیات عربی. جایة. الجزائر.

مجلات

١. احمد، سامیه. (١٩٨٨). شخصیة المسرحية. عالم الفكر. جلد ٨. شماره ٤.
٢. بادینده، هاله، و دیگران. (٢٠١٦). سیمیائیة أسماء الشخصیات فی رواية ذاکرة الجسد لأحلام مستغانمی (الشخصیتین الرئيسیتین نموذجاً). مجلة انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی. شماره ٤٠.
٣. جرادات، رائد ولید. (٢٠١٢). حکایة الجارية تودد من کتاب ألف ليلة وليلة قراءة نصیة. مجلة دانشگاه دمشق. جلد ٢٨. العدد ٣ + ٤.
٤. حکیمه، بوقرومه. (٢٠١٢). دلالة أسماء الشخصیات فی رواية حوبة ورحلة البحث عن المهدي المنتظر. مجلة الخطاب. دانشگاه مولود معمري - تیزی وزو. الجزائر. شماره ١٢.
٥. دوايشه، محمد؛ شفافشه، ایمان. (٢٠١٥). المرأة فی الحکایة الشعبية الفلسطينية، مجلة الجامعة العربية الأمريكية للبحوث. جلد (١). شماره (١).
٦. طاوواو، رزیکه. (٢٠١٥). المصطلح النقدي واللسانی العربي المعاصر بین ذاتية المفهوم وبيئة الاغتراب. مجلة علوم انسانی، دانشگاه قسنطينه، شماره ٤٣.
٧. عرجا، جهاد يوسف. (٢٠٠٤). سیمیائیة الشخصیات فی القاهرة الجديدة لنجيب محفوظ. مجلة الجامعة الإسلامية. شماره اول.
٨. فالتر، فیکه. (١٩٨٣). صورة المرأة فی ألف ليلة وليلة. مجلة تاريخ العرب والعالم. شماره ٥١.

۹. فتاح، علی عبد الرحمن. (۲۰۱۲). تقنیات بناء الشخصية فی رواية ثرثرة فوق النيل. مجله دانشکده ادبیات. بخش اول. شماره ۱۰۲.
۱۰. قیسمون، جمیله. (۲۰۰۰). الشخصية فی القصة. مجله علوم انسانی. شماره ۱۳.



الدكتور علي أكبر مراديان قبادي¹ (أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة لرستان، خرم آباد، إيران)

التحليل السيميائي للشخصيات في قصة الملك عمر النعمان

الملخص

تعتبر الشخصية العنصر الرئيسي في الفن القصصي وهي بمثابة العمود الفقري له، فيتعين على المبدع القصصي أن يبذل قصارى جهده لخلق شخصيات ذي سمات تناسب أحداث القصة ومفاهيمها وأهدافها وتنسجم مع العناصر الأخرى، ويبدو أنّ الاسم من أهمّ هذه السمات، وهو بمنزلة رموز أو علامات ترشد القارئ إلى بعض مفاهيم القصة، وبما أنّ لعنصر الشخصية في قصص ألف ليلة وليلة أهمية بالغة شكلياً ودلاليّاً، فنوينا أن نقوم في هذا المقال بأسلوب وصفي تحليلي بدراسة سيميائية للشخصيات في إحدى هذه الحكايات بعنوان «الملك عمر النعمان وولديه شركان وضوء المكان»، وأن نكشف عن وجوه تسمية الشخصيات في هذه القصة وعلاقتها بمجرى الأحداث ووقائع القصة، وحصلنا أخيراً على نتائج مهمة وهي أنّ لأسماء الشخصيات في هذه القصة دوراً مهماً في صياغة القصة ومدلولاتها وفوائدها.

الكلمات الرئيسية: السيميائية، ألف ليلة وليلة، قصة الملك النعمان وولديه، الشخصية.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی